

## انتقاد عقل تاریخی\*

(از سومر تا آتن)

فکر تاریخی با توجه یافتن ذهن آدمی به وقایعی پدید آمد که آنها را شایسته ثبت کردن و به خاطر سپردن دانست. آنها چه نوع وقایعی بودند؟ سلسله وقایع تجربی که در سرنوشت انسان و جامعه او اثر مهم فعلی و یا انفعالی داشتند - خواه مثبت و خواه منفی: جنگ و صلح، شکست و پیروزی، یورش اقوام، آبادانی و ویرانی، خشکسالی و فراوانی، بزرگی و خوارگی، اعتلا و زوال دولت‌ها، و تأسیسات شهری مهم‌ترین آنها بودند. مجموعه اینگونه وقایع محسوس، یادگارهای دیرپای حیات انسانی را ساختند - تا بدین حد که برخی از همان امور و حادثه‌ها را مبدأ تعیین دوره‌های تاریخی، و محاسبه سنوات تاریخی قرار دادند.

اما ذهن انسانی تنها معطوف به نفس وقایع معلوم نبود؛ به چون و چند برآمد. در این فعالیت ذهنی، حوادث یا صرفاً کار ارباب انواع بودند، یا آدمیان ابزار اراده آنان. در صورت اول، وقایع توجیه اساطیری یافتند. در صورت دوم، حماسه و داستان‌های پهلوانی را آفرید، بافته در تار و پود تخیل اساطیری.

بدین قرار، فکر تاریخی در جامعه‌های کهن پرداخته سه عنصر اصلی بود: (۱) وقایع مشهود تجربی که حقیقت داشتند و خاطره‌انگیز بودند. (۲) اساطیر که ریشه‌اش هرچه بود، کلاً افسانه و پوچ بود. (۳) داستان‌های قهرمانی که احياناً جزئی از حقیقت را دربرداشت (یعنی فقط تا آنجا که به واقعیات تاریخی بازمی‌گشت یا بدان اشاره رفته بود) و بقیه‌اش در شمار همان اوهام اساطیری بود.

\* این گفتار در سیر اندیشه تاریخی است، در محدوده مشخص تاریخی؛ فصلی از کتاب تاریخ فکر کلاسیک.

متضرع بر آن سه عنصر اصلی، سلاله ایزدان را هم باید افزود. از آنجا که رب النوعان و الهگان در کار جهان و جهانیان مؤثر بودند و زاد و ولد می‌کردند، انساب ایشان را هم نوشتند. در داستان‌های اساطیری و نسب‌نامه‌ها از «وقایع» صحبت شده که به حقیقت وقوع نیافته بودند، مگر شاید در آسمان‌ها. از آنجا که اساطیر و سلاله و افسانه عناصر غیرتاریخی هستند، محلی در دانش تاریخی محض ندارند. گرچه از جهات دیگر از جمله شناخت عقاید و آراء و اندیشه‌های نظری می‌توانند منبع اصلی بشمار آیند. دانش و معرفت تاریخی فقط ناظر به وقایع و امور متحقق است به مأخذ تاریخی.

مجموع عناصر اصلی و فرعی که بر شمردیم (و به خاطر می‌سپاریم) مواد نوشته‌های «تاریخی» همه جامعه‌های کهن مشرق به علاوه ایونی و یونان و روم را می‌ساختند. همچنین باید دانسته شود که فکر تاریخی تا پیش از عصر تعقل علمی جدید، معمولاً از تفسیرهای اساطیری و افسانه یکسره پاک و پیراسته نگشت؛ درجات داشت و جلوه‌های گوناگون. وقایع متحقق به کنار - تفسیر دبیران سومری و بابلی و مصری و عبرانی درباره حوادث ایام همان اندازه باطل است - که توجیه اساطیری یونانی و رومی پوچ است. از آن گذشته، تصور نشود که فکر تاریخی در دوران نفوذ وجهه نظر علمی همیشه عقلی محض بوده است. بهیچ وجه. در کنار تحلیل عقلی، تفسیرهای خلاف عقل هم به کار برده است.



تحقیقات جدید زمینه فکر تاریخی را از هزاره سوم به بعد روشن نموده‌اند. این مبحث نو و دامنه‌دار - پیشتر ناشناخته بود. و همین مایه خلط ذهنی دانشوران گذشته در سنجش تاریخ‌نویسی در ایونی و یونان شده است. تا آنجا که فلینت<sup>۱</sup> در کتاب مفصل «تاریخ فلسفه تاریخ» و کالینگروود<sup>۲</sup> استاد فلسفه و نویسنده «اندیشه تاریخ» (که هر کدام بخشی از اثر خود را به تاریخ‌نگاری باستان اختصاص داده‌اند) نه تنها برداشت صحیحی درباره فکر تاریخی در فرهنگ‌های کهن مشرقی ندارند، آرای ایشان درباره ایونی و یونان هم دقیق نیست.

منابع سومری از حادثه‌های تاریخی هزاره سوم به بعد سخن می‌گویند. این وقایع را دبیران دیوانی ثبت کرده‌اند. و آن سرآغاز فن وقایع‌نگاری است که در فرهنگ‌های جانشین سومری (آکادی، آشوری و بابلی) امتداد و ترقی یافت. در فرهنگ مصر نیز مستقلاً بوجود آمد. ماهیت واقعه‌نگاری را در جامعه سومری باید از منابع اصلی که بجای مانده‌اند شناخت، بدین قرار: (۱) جدول فرمانروایان؛ (۲) فهرست ثبت وقایع و کارنامه شهریاران؛ (۳) سالنامه منظم وقایع؛ (۴) فهرست عناصر مادی و معنوی تمدن. شرح کشمکش‌های سیاسی، جنگ‌ها و پیمان‌های صلح و داوری، اعتلا و زوال شهرها، کارهای اجتماعی و اقتصادی، بنای تأسیسات شهری و معابد را در مجموع آن مدارک می‌خوانیم.

سومریان مبدأ ثابت سنواتی نداشتند، اما فهم سنجش سنواتی تاریخی را داشتند. روش عملی

که بکار می‌یستند این بود که هر سال شمسی را به یادبود قضیه تاریخی مهمی ثبت می‌کردند، و دیگر وقایع را بدان مأخذ محاسبه می‌نمودند.<sup>۳</sup>

کهنه‌ترین متن وقایع‌نامه که بدست آمده در حدود ۲۶۰۰ (ق.م.) در سومر نوشته شده است. از آنجا که در نظام دولتشهرهای سومر هر شهری حکمران و نظامات مستقلی داشت، به ضرورت جدول فرمانروایان را نوشتند. قدیم‌ترین جدول شهریاران که حاوی وقایع دوره حکمرانی هر کدام می‌باشد، تقریباً در ۲۰۰۰ (ق.م.) تدوین شده است.<sup>۴</sup> این نوشته مفصل ارزشمند با داستان سومری پیدایش جهان آغاز می‌شود؛ به دنبال آن رزمنامه حماسی می‌آید؛ و سپس به ثبت وقایع صحیح تاریخی می‌انجامد. سه عنصر اصلی فکر تاریخی که در آغاز برشمردیم، در این متن جلوه دارند. در سومر فن وقایع‌نویسی با نگارش منظم رویدادهای سالیانه یکدرجه بسط یافت. و در امتداد آن، سالنامه وقایع در فرهنگ‌های خطی و آشوری و بابلی خیلی ترقی کرد.

نمونه تشریح تاریخ سومری، وصف سقوط دولت سارگون است. (نمونه خوب دیگر آنرا در شرح اصلاحات اوروکاگینا پیشتر خواندیم). دولت سارگون آکادی که در حدود ۲۳۰۰ تشکیل شد، پس از یکصد سال و اندی با هجوم قوم گوتی برافتاد. مورخ سومری عظمت دولت آکادی و یورش قبایل مهاجم را بیان نموده، مدنیت و توحش را می‌سنجد. وصف او گذشته از واقعه‌نگاری سخت دل‌انگیز است. می‌نویسد: دولت آکاد در سایه حمایت ایزدان به قدرت و ثروت رسید، ایمنی و صلح همه‌جا برقرار بود، سیم و زر و سنگ لاجورد و مس و قلع فراوان گردید، شهر سرشار از کامرانی و شادی بود، نغمه موسیقی از هر سرای و کوی و برزن به گوش می‌رسید، درهای معابد همیشه گشوده بود، بازار داد و ستد رونق داشت، چادرنشینی که «غلات را نمی‌شناختند» بهترین گاو و گوسفندان خود را به آکاد آوردند، ایلامیان با بار کالاهای خود چون «خران سنگین‌بار» به آنجا روان بودند، و شهر در رفاه و فراوانی می‌گذراند. اما یکباره باران بلا از آسمان فرود آمد و به تعبیر نویسنده «درهای دروازه آکاد بر زمین افتاد». مهاجمان کوه‌نشین گوتی که با هیچ «نظم و قانونی» آشنا نبودند، سرزمین سومر را «چون ملخ پوشاندند»، ناایمنی و قحطی و گرسنگی همه‌جا را فراگرفت، بوستان‌های آباد از عسل و شراب تهی شدند، در دشت جز «نی اشک» و «گیاه گریان» چیزی نماند، کشتی‌ها و عرابه‌ها از کار باز ماندند، هیچ مسافری یارای سفر دریا نداشت، راهزنان در راه‌ها جای گرفتند، «دروازه صلح» شهر با کلنگ فرو ریخت، درختان معبد مقدس را از بن بریدند، قحطی و ویرانی انسان را به کام مرگ فرو برد، «تدبیر و خرد از شهر آکاد رخت پر بست» و «خرد آکاد به نادانی و بیخردی مبدل شده». در مدت نزدیک به «پنج روز و ده روز» (پانزده روز) فرمانروایی و سالاری آکاد برافتاد، شهریار نارامیسن خرقه ماتم پوشید و به کنج عزلت خزید.<sup>۵</sup>

گزارش مورخ سومری از نظر ثبت وقایع تاریخی معتبر شناخته شده، و آنچه ارزشمند می‌باشد همان شیوه وقایع‌نامه‌نویسی و دقت تاریخی است. اما در تفسیر آن حادثه، نویسنده به سیره نگارش آن روزگاران (که از عقل نقاد خبری نبود) بر این عقیده است که کردار ناهنجار شهریار

نارامیس، در دوره حکمرانی هفت ساله خویش، خشم دینگرها یا ایزدان را برانگیخت. بدین معنی که لشکریان او معبد مقدس را ویران کرده بودند، دارایی آنها به تاراج برده. ایزدان هم نفرین ویرانی را بر آگاه فرستادند. و چنین اتفاق افتاد. ولی وقایع نگار دیوانی نه به کفر و الحاد نارامیس تصریح نموده، نه از کشمکش میان او و دستگاه معبد سخنی گفته است.

توجه به گذشته باستانی، دیگر نشانه فکر تاریخی است. بیشتر شنیدیم که سومریان گذشته خویش را در «عصر زرین» می دیدند؛ آکادیان و آشوریان و بابلیان هم در گذشته سومر می جستند. فرمانروایان آشور و بابل که شوق غربی به گرد آوردن متن های کهن داشتند - دبیران دیوانی را به رونویس کردن فهرست شهریاران از منته دیرین، داستان های تاریخی و حماسی، و متن های کهنه ادبی گماردند. مجموعه های فراوان این مدارک را در کتابخانه های بزرگ سلطنتی آشور و بابل یافته اند. سرگذشت شهریاران افسانه ای یا نیم افسانه ای که در این اسناد آمده اند، اعتبار تاریخی ندارند. اما جمع و جور کردن آن متن های رنگ باخته حکایت از توجه به تاریخ کهنسال سومر دارد، آنهم از جانب همان کسانی که شهرهای سومر را ویران کرده بودند. جامعه ای که آن فرهنگ پربار را آفرید، به خود می بالید. میراث این هوشیاری تاریخی به آکاد رسید. آکادیان که نخستین امپراطوری را تأسیس کردند، دعوی سالاری بر جهان عصر خویش را داشتند.

فن وقایع نگاری توسعه و تحول پیدا کرد: نخستین سالنامه کامل وقایع را که در حدود سده پنزدهم (ق.م) نوشته شده، در خزینه اسناد دولت خطی یافته اند که مقدم بر سالنامه های آشوری و بابلی است. کهنه ترین شرح حال شخصی (اتوبیوگرافی) هم در کتابخانه سلطنتی خطی بدست آمده است که باید آنها بر فهرست موارد تاریخی فرهنگ های کهن افزود.

در آشور سالنامه منظم وقایع، روی گرده فهرست وقایع سومری از سده چهاردهم (ق.م) نوشته شد. به علاوه آنجا وقایع نامه های متناوب داریم که اولین نمونه های آنها شاهزادگان آشوری نوشته اند.<sup>۷</sup> به این روش دبیران دیوانی تداوم دادند. وقایع نامه های متناوب از زبده حوادث مهم هر دوره تاریخی سخن می گویند. به عقیده محققان هدف از نگارش آنها آگاه ساختن نسل های بعد از گزارش وقایع گذشته بوده است. اولمستد در بررسی «تاریخ نویسی آشوری» این مدونات را تاریخ حقیقی می شناسد. تاریخی که مشخص به «اعتدال عرضه داشتن مطلب، و بیان خونسرانه و بیطرفانه واقعیات» است.

از نظرگاه تحول فکر تاریخی، مهمتر از وقایع نامه های متناوب آشوری، متن یک اثر ارزشمند بابلی است که دقیقاً به عنوان تاریخ مدون شناخته شده. بدین معنی که حاوی وقایع منظم دوره های تاریخی می باشد؛ به علاوه ماهیت آن تفحص در حوادث گذشته است. نویسنده بابلی در آغاز اثر خود به «حیات روزگاران دوردست» اشاره می کند؛ از «رفتار شهریاری که درباره او بسیار شنیده ام» صحبت می دارد؛ سپس مراحل تاریخی دو شهر مهم عصر سومری (کیش و اروک) را مرور می کند؛ تا به تأسیس دولت سارگون آکادی می رسد؛ از سلسله آکادی و سقوط آن نسبتاً به تفصیل سخن

می‌گوید؛ و رشته وقایع به حمله سناخریب آشوری به بابل پایان می‌پذیرد - حمله‌ای که به اعتراف خود سناخریب «سهمناک‌تر از سیل و طوفان» بود. کتاب مؤلف بابلی به نام کاشف آن، به عنوان متن وایدنر<sup>۸</sup> شهرت گرفته است. متن کامل آنرا گوئربوک<sup>۹</sup> همراه تحلیل عالمانه‌ای که مأخذ همه محققان می‌باشد، منتشر کرد.<sup>۱۰</sup>

کتاب مورخ بابلی را نخستین اثر تاریخ مدون که حاوی «اصول عمومی» و «اندیشه تاریخ» است، می‌دانند. به عقیده اسپیزر: هدف مؤلف در نگارش آن «تعلیمی و آموزشی» بوده است، بدین معنی: «گذشته درسی می‌دهد که برای آینده مورد اعتنا قرار گیرد»<sup>۱۱</sup>

قضیه‌ای که مطرح می‌کنیم اینکه: آیا فکر تاریخی و عناصر آن از حدی که شناختیم گذشت، و به نظریه تاریخی هم رسید؟ فلینت<sup>۱۲</sup> در سیر «تاریخ فلسفه تاریخ» مبدأ فرضیه دوری تاریخ را فرهنگ مشرقی و اورفئوسی می‌داند، فرضیه‌ای که در فلسفه رواقی رشد یافت. اسپیزر که جدیدترین تحقیقات را عرضه داشته، ریشه آن نظریه را سومری - بابلی می‌شناسد. می‌نویسد: تجربه‌ای که تأسیس دولت مقتدر سارگون و سقوط سلسله او بدست داد، و تکرار آن تجربه در مورد سلسله‌های پی‌درپی - زمینه نظریه گردش دوری تاریخ را فراهم آورد. در واقع، اعتلا و زوال دولت‌ها، جنگ و صلح پیایی، شکست و پیروزی متوالی، و آبادانی و ویرانی شهرها که «به قاعده نسبتاً منظم» تکرار گشتند - پایه روشنی در تفسیر دوری تاریخ بود.<sup>۱۳</sup> این استدراک تاریخی است. بهر حال، مفروضات تحول دوری تاریخ که از دوران دوردست، ظاهراً از طریق فنیقیان به یونان و روم رسید - به قرون وسطی منتقل گردید - و تا عصر جدید امتداد و بسط و تنوع یافته، در سیر تاریخ‌نویسی تأثیر نهاده است. اما این نظریه هیچگاه از ابهامات علمی عاری نبوده است. ما پایه علمی برای آن نمی‌شناسیم.

گفتار ما روشن نموده که فکر تاریخی سومری گذشته از اینکه شامل همه منابع عمده تاریخ بود - تا مرحله وقایع‌نگاری منظم، بررسی گذشته باستانی، و تدوین عناصر سازنده تمدن پیش رفت. در تداوم آن در جامعه‌های آشور و بابل، سالنامه مضبوط حوادث و وقایع‌نامه‌های متناوب بوجود آمد، و به نگارش تاریخ مدون بر پایه اصول عمومی دست یافتند. به علاوه به نظر می‌آید که فرضیه دوری تاریخ هم به صورت مقدماتی شناخته شد. اگر این نتیجه‌گیری درست باشد، چنانکه تحقیقات جدید چنین حکم می‌کند، عقیده رایج دایر بر اینکه نخستین تاریخ مدون را فرهنگ ایونی یا یونانی پدید آورد، کهنه و باطل است. دقیقاً به همین دلیل می‌باشد که مورخ معاصر برونداگ<sup>۱۴</sup> تحقیق خویش را چنین نام نهاده: «تولد کلیو: تفسیر تاریخ‌نویسی شرق میانه قدیم». کلیو<sup>۱۵</sup> الهه تاریخ در یونان بوده، و هر دوت کتاب اول اثر نامدارش را به عنوان او نگاشته است. برونداگ سرآغاز فن تاریخ‌نویسی را در فرهنگ سومری - آکادی - بابلی می‌داند؛ آنجا که الهه تاریخ «تولد» یافت.

\*\*\*

رسیدیم به تکوین فکر تاریخی در ایونی.

دانش تاریخی در ایونی به تبع جنبش طبیعی و عقلی در سده ششم (ق.م.) پدید آمد. اما عقل تاریخی در ایونی و به طریق اولی در یونان به پایه تفکر طبیعی ایونی نرسید، مگر در آثار دو سه مورخ که جلوه درخشان یافت. این قضیه را با همان روش انتقادی که بکار بستیم می‌شکافیم.

پیش از دست یافتن به دانش تاریخی، یونانیان فقط شعر حماسی و سرودهای اساطیری همری داشتند. بر صحت آن منظومه‌ها «اعتقاد بی‌چون و چرا» داشتند؛ آنها را نه تنها حاوی اخبار راست و درست می‌دانستند، بلکه «اسناد معتبر تاریخی» می‌انگاشتند. تا آنجا که در اختلاف سیاسی بر سر مرز و خاک، سراخ هم می‌رفتند به عنوان حجت و «گواه معتبر».<sup>۱۶</sup> داستان‌های حماسی تا پایان سده هفتم هنوز بارور بود. پس از آنهم تداوم یافت. برخی از دانشمندان نامدار فرهنگ کلاسیک (از جمله گیلبرت موری<sup>۱۷</sup>) بیهوده کوشیده‌اند که برای اساطیر همری پایه عقلانی بیابند. این برداشت تا این حد پیش رفت که اسوین موری<sup>۱۸</sup> گوید: اساطیر «فعالیت آفریننده تصور آزاد است در جهت نظام بخشیدن به تجربه [آدمی]. به آن معنی تاریخ اسطوره است، فلسفه اسطوره است و هنر اسطوره است».<sup>۱۹</sup> او در جستجوی مأخذ عقلانی اساطیر، به سخن ارسطو استناد نموده که گفت: «هرچه پا به سن می‌گذارم بیشتر عاشق اساطیر می‌شوم». تختست این نکته را روشن کنیم که ارسطو در سلیقه خودش آزاد بود. اما سلیقه شخصی او، خاصه آنگاه که پا به سن گذارد، ابتدا مرجعیت عقلی و تاریخی ندارد. اما آن اساطیر همری تعلق به عصر شور و جنون داشت؛ آن رب‌النوعان هم قربانی انسان را طلب می‌کردند؛ و یونانیان هم به تحقیق تا سده هفتم و به احتمال تا سده ششم انسان را قربانی همان ارباب انواع می‌کردند؛ آن «عصر زرین» همری هم چیزی نبود مگر دوران وحشیگری و دیوانگی؛ و آن «تصور آزاد» هم چیزی نیافرید جز موهومات ذهنی خلاف عقل و خلاف دانش و طبیعت. اسوین موری به این حقیقت تاریخی توجه ندارد که اعتقاد به صحت اساطیر همری که به ایقان جز می در مصون بودن آن شاعر از خطا رسید. از عمده موانع و عوامل در سد کردن راه تجسس عقلی و تفکر طبیعی بود. تا اینکه فیلسوفان و روشن‌اندیشان ایونی مرجعیت همر و بساط اساطیرش را درهم شکستند. اراتوستنس<sup>۲۰</sup> جغرافیدان و کتابدار کتابخانه اسکندریه، به هوشمندی دریافت که دانش آن شاعر محدود به کیفیات و احوال زمان خویش بود که «عصر جهل» بود. و آن عصر پیش از دانش تاریخی بود. بنابراین، رأی مستر موری یابوه است.

باری، در این دوره یونانیان نه جدول وقایع داشتند، نه سالنامه حوادث، نه مبدأ محاسبه سنوات تاریخی، و نه حتی ترتب وقایع را در نظر می‌گرفتند. این آشفتگی ذهنی در شعرهای حماسی هم نمودار است. اساساً یونانیان خط نداشتند که چیز بنویسند و یا به ثبت وقایع و سالنامه‌نویسی و وقایع‌نامه‌نگاری بپردازند. در این جهات یعنی در کل دانش تاریخی، دو هزارسال از فرهنگ‌های سومری، مصری و خطی عقب مانده بودند. کنجکاوای ذهنی یونانی در حد همان منظومه‌های اساطیری بود که سینه به سینه و نسل به نسل انتقال می‌یافت، و دل بدان خوش داشتند. وقتی هم که فن نوشتن را به شرحی که پیشتر گذشت از فنیقیان آموختند (نیمه قرن هشتم پیش از میلاد) به دو کار

برآمدند: یکی تدوین منظومه‌های همری به زمان پیزسترات (ارایل سده ششم). دوم تنظیم سلسله انساب. مایه افتخار سران قوم و خاندان‌های یونانی این بود که تبار خویش را به قهرمانان تروایی و عصر «جنگ و خون» برسانند، و به علاوه با رب‌النوعان خویشاوندی یابند. از اینرو کار نسب نویسی نیز الزاماً آمیخته به مجمولات بود و کمتر ارزش تاریخی داشت. (این سلیقه غلط به روم هم سرایت کرد. رومیان معتقد بودند که نیاکان ژول سزار در جنگ تروا مشارکت داشتند، جد بزرگ مادری اش ونوس الهه زیبایی بود، و جد بزرگ پدری اش مارس رب‌النوع جنگ!)

تحقیقات بکر مهافی<sup>۲۱</sup> از خیرگان فرهنگ هلنی، روشن می‌دارد که در یونان هیچ جدول تاریخی وقایع پیش از ۴۴۵ (ق.م.) نوشته نشده است. به علاوه از سده هفتم و حتی ششم فقط چند سنه صحیح تاریخی داریم. همه سنوآت دیگر را تنها به گمان و قیاس و استنباط تاریخی باید برآورد کرد. بنابراین، ایونیان و به طریق اولی یونانیان نه تصور درستی از منابع دانش تاریخی داشتند؛ نه به وقایع نگاری دست بردند؛ و نه البته به مفروضات تحول تاریخی دست یافتند. فقط هزیود<sup>۲۲</sup> بود هم‌زمان همر (یا اندکی متأخر بر او) و از مهاجران آسیای صغیر که تحت تأثیر مستقیم فرهنگ سومری، سلاله ایزدان را نوشت، بی‌معنی‌تر از سایر آثار اساطیری. (بیشتر دانستیم که هزیود آن جدول انساب را به تقلید جدول سومری «آن آنوم» تدوین کرد).

اما فکر تاریخی در ایونی در ارتباط با جنبش انتقاد عقلی در سده ششم (ق.م.) بوجود آمد. در واقع مفهوم تازه تاریخ و جغرافیا که مورد توجه قرار گرفت و بر صحت آرای پیشینیان شک و تردید انداخت. بخشی بود از کل جهان‌بینی طبیعی ایونی. ولی تا حدی که آگاهی داریم، برخی از فیلسوفان ایونی بودند نه مورخان که بر اعتبار سرودهای اساطیری و داستان‌های حماسی یکسره خط بطلان کشیدند. در سلسله تاریخ‌نگاران ایونی که هویثشان را بدست خواهیم داد، هیچکدام روش قاطع گزنوفانس را پیش نگرفتند. او بود که بر همر تاخت و داستان‌های وی را بی‌اعتبار اعلام کرد؛ معتقدات اساطیری را سربسر پوچ خواند؛ رب‌النوعان را به ریشخند گرفت؛ و هیچ مقام و مسئولیتی برای آن حضرات در تنظیم امور دنیوی نشناخت. چنین توانایی فکری را در جمع مورخان ایونی سراغ نداریم، مگر شاید در مورد هکاتائوس ملطی که قطعه‌هایی از اثرش به جای مانده‌اند.

در سنت محققان تاریخ‌نویسی، هر دوت «مخترع» تاریخ است؛ لفظ «ایستوریا» را به معنای تفحص و تحقیق تاریخی نخستین بار او بکار برد؛ نخستین تاریخ‌مدون را او در جهان نوشت؛ انتقاد عقلی را او در تاریخ بکار بست؛ و لقب «پدر تاریخ» شایسته اوست؛ و جانشین او توسیدیدس آتی شاهکار «تاریخ علمی» را نوشته است. حتی یکی از مؤلفان جورج سارتون این دلیری را داشته که بگوید: توسیدیدس «بزرگ‌ترین مورخان همه زمان‌هاست».<sup>۲۳</sup>

مجموع آن مفروضات باطل است؛ هر دوت «مخترع» تاریخ نیست. پیش از او مورخان ملطی و لیدیایی بودند که هر دوت از آثار آنان بهره فراوان گرفته است. پیش از تاریخ‌نگاران ملطی و لیدیایی

هم مورخ بابلی بود که اثر او را شناساندیم. بکار بردن لغت «ایستوریا» به معنای تحقیق تاریخی، ابتکار هکاتائوس مورخ ملطی است. وجه نظر هر دوت بهیچ وجه عقلانی محض نیست؛ بلکه در تفحص تاریخی او، حتی از نظر ثبت وقایع، عنصر افسانه‌نویسی و نگرش اساطیری بچشم می‌خوردند. این معانی را مورد غوررسی انتقادی قرار خواهیم داد. همینطور کتاب توسیدیدس تحقیق علمی نیست. او حتی از تحریف تاریخی و بدتر از آن از جعل مطالب پرهیز نجسته است. «توسیدیدس افسانه‌پرداز» عنوان رساله معتبر کورنفورد<sup>۲۴</sup> در سنجش مقام واقعی او می‌باشد که به حسابش رسیده است.<sup>۲۵</sup> رأی سارتون درباره آن مورخ یونانی به رد کردن هم نمی‌ارزد؛ تألیف او آکنده از عقاید باطل در تاریخ علم و گزافه‌گویی‌های خنک تاریخی است.

از آغاز سده ششم، مقارن جنبش روشن‌اندیشی ایونی، مورخانی را می‌شناسیم که هر کدام در پیشرفت تاریخ‌نویسی سهمی داشته‌اند. اولین آنان کادموس<sup>۲۶</sup> مورخ ملطی - فنیقی بود (اوایل سده ششم) که اسمش بر هویت فنیقی او گواهی می‌دهد. کادموس تاریخ ایونی را نوشت که کمتر چیزی از آن به جای مانده. مبتکر نثر یونانی هموست. پیش از او نثر نویسی در کار نبود؛ در ایونی و یونان فقط شعر می‌سرودند. به عقیده صاحب‌نظران، نثر ابزار تازه‌ای بود که برای گفتگو در مقوله‌های عقلی بکار گرفته شد.<sup>۲۷</sup> در این موضوع یکی از خبرگان فرهنگ یونانی می‌نویسد: نثر به عنوان ابزار و شیوه تازه‌ای ادای مطلب، آنگاه شناخته شد که ایونی با ادبیات نثری مشرقی خاصه متون بابلی آشنایی یافت. نمونه‌اش مجموعه داستان‌های بابلی است همراه کلمات قصار آهیکار حکیم که در ساموس رواج داشته، و متن آن بدست آمده است.<sup>۲۸</sup>

لاجرم، در ایونی با ابداع نثر رقابت میان نظم و نثر بوجود آمد. تاریخ‌نویسان یکسره به نثر نوشتند، داستان‌سرایان همچنان شیفته شعر و سرود بودند. مورخ دیگر در سلسله مورخان، گزانتوس<sup>۲۹</sup> لیدیایی بود. او تاریخ لیدی را با استفاده از اسناد باستانی رسمی دولت لیدی نوشت. یکی از شایسته‌ترین روشن‌اندیشان سده ششم هکاتائوس<sup>۳۰</sup> ملطی بود، مورخ و جغرافیدان. در آن زمان تاریخ و جغرافیا از هم تفکیک نشده بود؛ در هم ادغام گشته. اینکه آناکسیماندر لقب «پدر جغرافیا» را گرفته، همان اندازه بیوجه و خلاف واقع است که هر دوت را پدر تاریخ خوانده‌اند. اگر قرار باشد که اینگونه القاب (که از دقت علمی عاری است) به کسی داده شود، هکاتائوس از هر جهت شایستگی بیشتری دارد که در فرهنگ تازه ایونی و یونان پدر تاریخ و جغرافیا باشد.

هکاتائوس به ایران و مصر تا حوزه غربی مدیترانه سفر کرد، از همه جا دانش تاریخی و جغرافیایی گرد آورد. کتابش را به نام «نقشه جهان» نوشت، حاوی اطلاعات تاریخی و جغرافیایی و مردم‌شناسی. تا حدی که به تحقیق پیوسته نخستین تاریخ مشرق زمین را درباره مصر و آشور و ماد و ایران او تدوین کرد. بخشی از کتاب او اختصاص به تاریخی شهر خودش میلئوس داشت. کتابی هم در تاریخ یونان نوشت. انتقاد عقل تاریخی ویرا، باید از عبارتی شناخت که اثر خود را با آن آغاز کرده بود: «هر چه اینجا می‌نویسم تفصیلی است که حقیقت می‌دانم. داستان‌های یونانی فراوان هستند، و



به عقیده من مضحک و چرند. از نوشته‌های هکاتائوس فقط قطعه‌هایی باقی مانده‌اند. به نظر محققان مأخذ عمده هردوت در تاریخ مصر و بابل و حوادث سیاسی ایونی، کتاب او بوده است. بیشتر گفتیم که هکاتائوس از بزرگان میلئوس بود، از مخالفان تیران آن شهر، و سفیر میلئوس بود در بستن پیمان صلح با ماردنیوس هخامنشی که به دنبال آن نظام دموکراسی در ایونی اعلام شد. شرح آنرا او خود در تاریخ سیاسی میلئوس نوشته بود، و هردوت از او گرفته است.

هکاتائوس در تحول فکر تاریخی تأثیر ژرف نهاد. دو جانشین بلافصل او روش ویرا امتداد و بسط دادند: یکی کارون<sup>۳۱</sup> (اهل لامپاسکوس<sup>۳۲</sup>) تاریخ مختصر ایران را تا ۴۹۲ (ق.م) نوشت. دیگری دیونیسیوس<sup>۳۳</sup> ملطی که تاریخ مفصل تری تا پایان دولت داریوش نگاشت. موضوع آنرا در رساله دیگری به عنوان «دنباله پادشاهی داریوش» بگسترده. هر دو نویسنده بخشی از کتاب خویش را اختصاص به تاریخ یونان داده بودند. مورخ دیگر هلانیکوس<sup>۳۴</sup> بود اهل جزیره لسبوس از کانون‌های مهم فرهنگ درخشان ایونی. او در میان جانشینان هکاتائوس، صاحب ابتکار بیشتری بود. تاریخ ایران و تأسیس شهرهای مستقل ایونی و یونان را نوشت. تدوین تاریخ را با رعایت ترتیب وقایع و ثبت سنواتی، نوآوری او دانسته‌اند.<sup>۳۵</sup>

اینک نوبت به هردوت (حدود ۴۲۵-۴۸۰ ق.م) رسید. او اهل هالیکارناسوس بود و ادامه دهنده سنت تاریخ‌نگاری ایونی. اثر نامدار او به عنوان «ایستوریا» به معنای تحقیقات و تفحصات، کامل‌ترین متن کتاب تاریخ کلاسیک است که به جای مانده. اما عنوانی را که بر آن نهاده در اصل ابتکار سلف او هکاتائوس است. توضیح آنکه: به عقیده خبرگان ادب یونانی، لفظ «ایستوریا»<sup>۳۶</sup> که فقط در لهجه ایونی بکار می‌رفت (نه در زبان یونانی) به معنای بازجست و تفحص و تحقیق بود، دلالت قضایی داشت و در دادگاه‌ها رایج بود. هکاتائوس آن لغت را به معنای حقیقت‌جویی و تفحص تاریخی، در تقابل افسانه‌نویسی و داستان‌سرایی بکار بست. و بدین معنی، نوشته‌های خود را تحقیق و تفحص خواند، متمایز از افسانه و داستان. او به موضوع تاریخ عنوان مشخصی داد. هردوت همان عنوان را بر کتاب خویش نهاد. و از آن پس لفظ «ایستوریا» به معنای تاریخ رایج گشت. از احوال هردوت چیز زیادی نمی‌دانیم. اما چنانکه پیش از این اشاره رفت، می‌دانیم که او از مخالفان تیران شهر خودش بود، پسرعمویش پانیاسیس شاعر حماسه‌سرا در پیکار با آن تیران جان خود را باخت، و هردوت هم از آن شهر تبعید گردید. هردوت مانند همیشه خود هکاتائوس به مصر و بابل و فنیقی و یونان سفر کرد. جورج سواين<sup>۳۷</sup> در رساله شرح حال هردوت می‌نویسد که از بابل به شوش رفت، اما معلوم نیست. او روزگاری را در آتن به صورت «عنصر خارجی» گذراند؛ از نظر هویت رسمی «تابعیت ایرانی» داشت. در ایتالیا درگذشت.

گفتار ما محدود است به سیر اندیشه تاریخ از هردوت تا پولیبیوس. تحول نگرش تاریخی و روش تاریخ‌نویسی را در آثار نامدارترین مؤلفان، در منطق انتقاد عقل تاریخی، به عنوان بخشی از حرکت فکری دوران کلاسیک بررسی می‌کنیم. هردوت چنین آغاز سخن می‌کند:

«آنچه را که هر دوت هالیکارناسوسی به تفحص دانسته است بدین منظور اینجا ثبت می‌کند که: خاطره گذشته<sup>۳۸</sup> با گذشت زمان در میان مردمان محو نشود؛ و کارهای بزرگ و شگرف<sup>۳۹</sup> یونانیان و بیگانگان، و خاصه دلیل اینکه چرا آنان علیه یکدیگر به جنگ برخاستند ناشناخته نماند».

هر دوت در آن قطعه انگیزه، ماهیت، و منطبق تاریخ نویسی خویش را بدست می‌دهد: (۱) انگیزه‌اش اینکه «خاطره گذشته» به فراموشی سپرده نشود. این همان معنی است که پیشتر ضمن بررسی دانش تاریخی در فرهنگ‌های کهن (از جامعه سومری تا خطی) شناسانیدیم. و حکایت از علاقه آدمی (خواه عاطفی، خواه عقلانی و خواه هر دو) به یادگارهای دیرین زندگانی خویشش دارد. (۲) ماهیت آن جستجو و تفحص، به دلالت تضمینی، عقلانی است؛ یعنی متمایز از افسانه و قصه و سایر عناصر غیر تاریخی. اصل تفحص عقلانی را هر دوت از هکاتائوس آموخته بود. اما اینکه دقیقاً چه اندازه بکار گرفته موضوع دیگری است که باز خواهیم نمود. (۳) منطبق فکر تاریخی هر دوت ثبت کارهای «بزرگ و شگرف» اقوام و ملل است که الزاماً واقعی و انسانی و دنیوی می‌باشند؛ جدا از اجهال رب‌النوعان و الهگان اساطیری.

تاریخ در مفهوم کلی هر دوتی، شامل سه عنصر مثبت و بسیار مهم است: تأکید بر دانش تاریخی یعنی شناخت واقعیات تاریخ؛ خصلت عقلی دانش تاریخی؛ کیفیت دنیوی و سرشت انسانی واقعیات. تا اینجا درست و اندیشیده است. اما انتقاد ما بر دیگر جنبه‌های فکر تاریخی اوست: یکی اینکه مجموع آنچه را که ما واقعیات تاریخی می‌خوانیم در دایره تنگ یادبودها و حوادث خاطره‌انگیز گذشته نمی‌گنجد. دوم اینکه دانش تاریخی دامنه‌دارتر و ژرف‌تر از کارهای «بزرگ و شگرف» اقوام است.

در موضوع اول، کالینگود استاد تاریخ فلسفه در تألیف ارزشمند خود «اندیشه تاریخ» می‌نویسد: اگر فقط خاطرات مأخذ مطالعه تاریخ باشند «به جای اینکه مورخ موضوع [تحقیق خود] را انتخاب کند، موضوع است که مورخ را برمی‌گزیند. این بدان معنی است که تاریخ تنها بدین سبب نوشته می‌شود که حوادثی وقوع یافته‌اند که باید به خاطر سپرده شوند؛ و اینجا نموده که یکی از معاصران به عنوان وقایع‌نگار آنها را به ثبت برساند. بنابراین، مورخ «تنها خاطرات نویسنده نسل خویش بوده است». از اینرو می‌توان گفت که در فرهنگ کلاسیک، منظور که «هنرمندان و فیلسوفان» داشتیم، از اصل مورخ حرفه‌ای نداشتیم.

آن مقدمه مؤلف اندیشه تاریخ بسیار ظریف است، اما نتیجه‌گیری کلی او را درباره تاریخ‌نویسی کلاسیک تأیید نمی‌کنیم. فرهنگ کلاسیک، مورخان حرفه‌ای را پروراند که تنها خاطرات نویسنده روزگار خویش نبودند. گذشته از نگارش وقایع تاریخی جامعه‌های خود، به تاریخ کشورهای دیگر و دیگر دوره‌های مشخص تاریخی پرداخته‌اند. حتی به مفهوم تحول جامعه و نوعی فلسفه تاریخ دست یافتند. هر دوت خودش نیز از فرضیه تاریخ‌نویسی که در آغاز کتابش اعلام داشته، خیلی فراتر رفته است. نه به حوادث هم‌زمان خویش اکتفا کرده، نه تألیف او محدود به



Herodotus

دانش تاریخی است. ضمن بررسی سایر کشورها، اطلاعات جغرافیایی، مردم‌شناسی و حتی زمین‌شناسی گرانبهایی بدست داده است، خواه آنها را از آثار پیشینیان گرفته باشد، خواه بخشی از آنها حاصل تفحص خودش باشد. به علاوه از فلسفه سیاسی سخن می‌گوید. اما اینکه افق فکر تاریخی اکثر آن مورخان سخت محدود بود، و آثارشان از نظر دانش تاریخی کژی و کاستی داشت، مبحث دیگری است که بدان خواهیم رسید.

اما در انتقاد دوم: گفتیم که مفهوم تاریخ دامنه‌دارتر و ژرف‌تر از «خاطره» و کارهای «بزرگ و شگرف» اقوام، در فرضیه هزدوتی است. اولاً تاریخ مهمترین فعالیت‌های حیات آدمی و کل تحول جامعه را دربر می‌گیرد. ثانیاً قلمرو تاریخ محدود به گذشته صرف نیست. گذشته تا حدی که از آن آگاهی داریم یعنی دانش تاریخی ما را می‌سازد، البته عنصر اصلی تاریخ است. اما اگر بپذیریم که گذشته به عنوان عامل تاریخی در حال تأثیر فعلی دارد؛ و به علاوه اگر بپذیریم که بنیادهای حال در گذشت تاریخ پدید آمده تحول یافته‌اند (خواه این تحول تکاملی باشد یا قهقری) - نمی‌توان حال را به اطلاق از گذشته تفکیک کرد. گرچه متمایز از آن است. به عبارت دیگر: وقایع حال که به تجربه عینی درمی‌آیند، همراه تحولی که در حال تکوین است - الزاماً در قلمرو مفهوم تاریخ قرار می‌گیرند. در تعقل تاریخی ما نه گذشته و نه حال هیچکدام مفهوم ذهنی و انتزاعی نیست؛ هر دو ناظر به امور متحقق می‌باشند: گذشته به مأخذ دانش تاریخی، و حال بر پایه وقایع مشهود تجربی. قائل به تاریخ حال هستیم، اما هم سلیقه کروچه<sup>۲۱</sup> متفکر تاریخ نیستیم که کل تاریخ را در آینه حال می‌بیند. او

گوید: «هر تاریخ راست و درست تاریخ معاصر است».<sup>۳۱</sup> اگر عقیده ویرا بپذیریم، تکلیف تمدن‌ها و جامعه‌هایی که از صفحه روزگار نیست و نابود گشته‌اند چیست؟ وانگهی، گذشته اصالت و هویت تاریخی خویش را دارد، و یکی از عوامل مؤثر در حال است؛ اما تنها علت فاعلی «تاریخ معاصر» نیست. حال به عنوان پدیده تاریخی - ساخته عوامل گوناگونی است؛ عواملی متغیر که همیشه قابل پیش‌بینی نیستند، و هیچ قانون مطلقی هم بر آنها جاری نیست. تفسیر تاریخ بر پایه «قانون» واحد مطلق، ادعای بیوجه غیر علمی است. در شناخت هر واقعه یا جریان تاریخی، باید به سلسله علل و ترتب معلول توجه داشت.

اینک بپردازیم به روش عملی هرودوت از نظر انتقاد عقل تاریخی: بیشتر توجه دادیم که منطق «تفحص» تاریخی هرودوت به صورتی که عنوان نموده است، دلالت بر خصصت عقلانی و انسانی تاریخ دارد. اما هرودوت این روش صحیح تجسس تاریخی را درست بکار نگرفته است. تشریح عقلی، توجیه اساطیری، و داستان‌نویسی هر سه عنصر دربرداشت‌های تاریخی او بچشم می‌خورند. او نه عقلی محض است و نه اساطیری صرف. گاه شک عقلی سوفسطایی در نوشته‌اش قوت دارد، گرچه هیچگاه به درخشش گزنوفانس که نگرش اساطیری را در هم فروزیخت، نمی‌رسد. گاه بر غیب‌گویی و فالگیری و تعبیر خواب تأکید می‌ورزد، گاه آنها را باور ندارد، گاه ناممکن را از ممکن تمیز نمی‌دهد، و گاه قصه می‌گوید. نتیجه اینکه همیشه نمی‌تواند مرز فاصل قاطعی میان توجیه اساطیری و افسانه‌پردازی - و تحلیل عقلانی و امور واقعی عینی، ترسیم کند. در این باره گیون<sup>۳۲</sup> بیان ظریفی دارد. او گوید: هرودوت «گاه برای کودکان چیز می‌نویسد و گاه برای فیلسوفان».

برداشت‌های متخالف هرودوت نشانه این است که حد میان تفکر عقلی و پندار اساطیری برای خود او مشخص نبوده است. علت آنرا در نظر اول، شاید بتوان از مقایسه روش تحقیق دانش تاریخی و دانش طبیعی شناخت: پایه علوم طبیعی را تجربه و مشاهده عینی می‌سازد؛ اما وقایع تاریخ گذشته محسوس و تجربه‌پذیر نیستند. از اینرو به واقعیات گذشته تاریخ الزاماً باید از نشانه‌ایی که بر جای مانده‌اند، پی برد - نشانه‌هایی اغلب رنگ باخته و آمیخته با ابهامات. اما مورخ با غوررسی در مجموع نشانه‌هایی باقی مانده از گذشته - می‌کوشد که به طریق مطالعه تطبیقی همراه استدراک تاریخی، درست و نادرست را تمیز بدهد، و حقیقت تاریخی را تا حد اکثر امکان دقت علمی بشناسد. به عبارت دیگر، کار او با بررسی نشانه‌های تاریخی (که در هیأت مجموع آنها را منابع تاریخ گویند) آغاز می‌شود، و هدفش حقیقت‌جویی است تا سر حد امکان. این روش جدید تاریخ‌نویسی است که بطور کلی مورخان کلاسیک آنرا دقیقاً بکار نبسته‌اند. شاید به عقلمشان هم نمی‌رسید.

اما این تنها علت غلط‌اندیشی‌های اغلب تاریخ‌نویسان نمی‌تواند باشد. به دلیل اینک از فیلسوفان عقلی ایونی گذشته، بودند در زمره نویسندگان و شاعران روشن‌اندیش کسانی که حقیقت را از افسانه و اساطیر نیک تمیز می‌دادند، آنانکه نگرش عقلانی داشتند. در واقع، کژی و کاستی کار مورخان را (مگر در مورد دو سه تن که مستثنی بودند) باید در آشفتگی اندیشه تاریخ‌جست، منشأ

ذهنی این آشفتگی چه بود؟ جان کلام همین جاست:

فرض رایج این است: «کلیو»<sup>۲۳</sup> که هردوت نام ویرا بر کتاب اول خود نهاده، الهه تاریخ و حماسه هردو بود. تجسم تاریخ و شعر حماسی در شخصیت واحد کلیو، روشنگر این معنی است که مرز فاصل دقیقی میان حقیقت تاریخی و افسانه شاعرانه از اصل در کار نبود. این قضیه توضیحی دارد: کلیو در دوره هردوت عنوان الهه تاریخ را نداشت. اساساً در فرهنگ یونانی هنوز فن تاریخ‌نویسی هویت کامل و مشخصی نداشت که الهه داشته باشد. کلیو چند قرن بعد (در عصر فرهنگ هلنی) به منصب الهه تاریخ رسید. او به زمان هردوت یکی از الهگان هنر و حماسه بود. به علاوه، او دختر و بنوموسین<sup>۲۴</sup> الهه خاطره و یادگار بود. بنابراین، شخصیت کلیو تداعی داشت یکی با کارهای افتخارآمیز و شگرف دلاوران؛ و دیگر با خاطرات و یادگارهای گذشته. این دو مفهوم در قطعه‌ای که هردوت کتاب خود را با آن آغاز کرده (و نقل کردیم) منعکس است. بدین قرار، در فکر تاریخی هردوت موضوع تاریخ که بایستی شناخت حقیقت تاریخی محض باشد، با هنر و افسانه خیالی‌انگیز خلط شده بود - که در واقع دو فرض متخالف بودند.

گفتگو بر سر مفروضات تاریخ‌نگاری هردوتی و در قیاس تحول مفهوم تاریخ، همین اندازه کافی است. بپردازیم به چند نمونه کوتاه از تشریح و توجیه هردوت در امور متحقق. نخست به برداشت عقلی و انسانی مورخ ایونی توجه می‌دهیم. هردوت گوید:

«بدون تردید رب‌النوعان نبودند که سرزمین یونان را مورد قهر و تهدید قرار دادند؛ آدمیزاده‌ای هستی آنرا به مخاطره افکند». تا به حال کسی به دنیا نیامده و پس از اینهم نخواهد آمد که کم و بیش از تجربه تلخ روزگار مصون باشد. آن آدمیزاده هم با «سرخوردگی و ناکامی» دست به گریبان می‌گشت (کتاب هفتم). او اینجا مسئولیتی برای رب‌النوعان نمی‌شناسد، بر عوامل انسانی تکیه می‌کند. گویی به قضا و قدر هم گرایشی دارد. جای دیگر دخالت سروش معبد را در عبور کرزوس شهریار لیدی از رودخانه رد می‌کند: «به گفته یونانیان سروش معبد میلئوس، کرزوس را از رودخانه هالیس عبور داد». اما حقیقت غیر از این است. طالس آنجا حاضر بود. به چاره‌جویی او، دو ترعه کردند، آب رودخانه را تقسیم نمودند، و آنرا قابل عبور ساختند (کتاب اول). همینطور مظاهر طبیعی، علل طبیعی دارند: در دریا طوفان برخاست. گفتند مرد مغب یا نذر و نیاز و وردهایی که بر طوفان خواند، گردباد فرو نشست. اما «چنانکه طبیعی است سرانجام طوفان پایان یافت» (کتاب هفتم). باد هم علت طبیعی دارد یعنی «بر اثر جریان هوا از فضای سرد به گرم» پیش می‌آید (کتاب دوم). این نظر را رد می‌کند که وضع جغرافیایی نواحی از «آغاز پیدایش» جهان ثابت بوده و تغییری ننموده است. به تفصیل می‌نویسد: اهل ایونی سرزمین مصر را فقط دلتای رودخانه نیل و کرانه آن می‌پندارند. «اگر این نظر صحیح باشد باید بپذیریم که مصریان در اصل سرزمین نداشته‌اند». زیرا دلتای نیل از مواد رسوبی در ازمنه متأخر بوجود آمده، و کشور مصر خیلی قدیم‌تر است. یونانیان «پرمدها و فضل فروش» هم راجع به طغیان آب نیل حرف‌هایی می‌زنند که افسانه می‌نماید (کتاب

دوم). به عقیده محققان جدید مطلب راجع به دلتای نیل را از کتاب هکاتائوس ملطی گرفته است. شک سوفسطایی وار هر دوت نسبت به عقاید خرافاتی یونانی و مصری و بابلی درخور توجه است. می نویسد: مصریان که به «روان جاویدان» اعتقاد دارند، به آیین «تناسخ» هم قائل هستند. یعنی روح آدمی در بدن جانوران حلول می کند. نویسندگان یونانی هم این عقیده را از مصریان گرفته و به نام خویش عنوان کرده اند. من این کسان را می شناسم اما از ذکر نامشان خودداری می کنم». در واقع مردمان «گول و احمق» افسانه تناسخ را باور دارند. به علاوه، یونانیان داستان هایی درباره هراکلس مصری دارند که «پوچ و بی معنی» است (کتاب دوم).

هر دوت در تضاد آن تحلیل های طبیعی و عقلانی، توجیه اساطیری وقایع و روایات سست مایه هم کم ندارد. به یکی دو نمونه کوتاه اکتفا می کنیم. می نویسد: هر وقت قرار باشد بلایی بر سر قومی نازل گردد، نشانه های آن پیشتر ظاهر می شود. پیش از حمله هیستائوس به خیوس، گروه کودکانی که برای سرود خواندن مذهبی به معبد دلفی رفته بودند، ویا گرفتند و مردند. همان اوان سقف مدرسه هم فرو ریخت، و شاگردان زیر آوار جان سپردند. این دو مصیبت که «به اراده رب النوع» روی داد، پیش درآمد بلایی بود که بر مردم خیوس نازل گشت (کتاب ششم). جای دیگر می شنویم: در حریم معبد دیمتر جنگ در گرفت. اما اثری از جای پای جنگجویان دیده نشد. چرا؟ «به اعتقاد من اگر آدمی بتواند در این امور اسرارآمیز رأیی بدهد» بدین سبب بوده که جنگاوران را رب النوع از حریم خویش رانده بود، از آنکه معبد مقدس را به آتش کشیده بودند (کتاب نهم). باز از زبان شهر یاری لیدی در اعتراض بر آپولو می خوانیم: آیا راه و رسم آپولو این است که بندگان خویش را «گمراه و عاجز» گرداند؟ آن شهریار چند پیک به معبد دلفی روانه داشت که آپولو را به سبب قدر خدمت نشناختن، سرزنش کنند. کاهن دلفی گفت: رب النوعان هم مشمول حکم «تقدیر» هستند. بدین قرار گناه بر گردن قضا و قدر است (کتاب اول).<sup>۲۷</sup>

تألیف مفصل هر دوت در اصل شرح مناسبات جامعه های ایونی و یونان با کشورهای مشرقی است. به عقیده محققان تقسیم بندی تاریخ او به نه «کتاب» از خود او نیست. فصل بندی در آن زمان مرسوم نبود. آن کار یکی از دانشمندان هوشمند اسکندریه است. اثری بدان گستر دگی که به مطالب متنوع آن در رشته های مختلف دانش بشری پیشتر اشاره رفت - البته نه یکدست است و نه در معنی ارزش و اعتبار واحد دارد. تشریح او از تاریخ و فرهنگ مصر و بابل و لیدی کمتر اصالت هر دوتی دارد؛ این نکته جویی ژرف که «مصر عطیه رودخانه نیل» است، بیان هکاتائوس است. جدول ثبت وقایع تاریخی هر دوت در دوره متأخر، بر رویهم معتبر و مورد تأیید خبرگان جدید است. در بحث دانش سیاسی قوی است و توانایی فکری دارد. اینکه خود فروشی دختران بابلی را زاده «فقر و روزگار پریشان» آنان تمیز داده (کتاب اول) - نشانه هوشمندی اجتماعی اوست. اما از نظر مورخ نظامی، زیاد نامربوط نوشته، گویی حساب رقم و عدد را هم نمی فهمیده است.

بر شیوه روایت نگاری هر دوت (و در واقع بر سبک برخی مورخان یونان و روم در قضیه نقل

اخبار) این ایرادها را گرفته‌اند: سهل‌انگاری، خوش‌باوری، تمیز ندادن روایت معقول از قصه. حقیقت اینکه در آن زمان که منابع دانش تاریخی سخت محدود بود، و هر تاریخ‌نویسی الزاماً با سلسله روایت و حکایت سروکار داشت (خاصه در مورد گذشته تاریخی) او می‌توانست یکی از این سه روش را پیش نهاد خویش سازد: همه آنها را بی‌چون و چندان کنار بگذارد؟ یا بر صحت مجموع اخبار صحه نهد؛ و یا آنها را مورد سنجش عقلانی قرار بدهد. - و اگر نشانه تاریخی در دست بود، با ذکر دلیل ولی با احتیاط و تأمل بپذیرد. اما هر دو سلیقه خویش را دارد. بدین معنی که هر روایت و حکایتی را از هر قماش ذکر کرده، بدون اینکه صحت یا بطلان آنرا به گردن بگیرد مگر به موارد محدود. می‌نویسد: «افسانه‌ها و روایت‌های اقوام را بی‌کم و کاست همانطور که شنیده‌ام بازگو می‌کنم» (کتاب دوم). جای دیگر تصریح دارد: «هرآنچه را که روایت کرده‌اند می‌آورم» اگرچه خواننده «الزامی به باور کردن» آن اخبار ندارد (کتاب هفتم). این روش کلی هر دو را نمی‌شود انتقاد علمی خواند. بخشی از آن اخبار، قصه‌پردازی است که تنها از نظرگاه فرهنگ مردم‌شناسی می‌تواند سودمند باشد. اما از لحاظ دانش تاریخی چیزی نیست مگر ولنگاری. بخش دیگر آن روایت‌هایی هستند که به درجات مآخذ تاریخی دارند، و به درجات قابل استناد می‌باشند. نکته بسیار ظریف دیگر اینکه، چنانکه همین جا و در گفتار پیش ضمن بررسی تفکر سیاسی توجه دادیم، هر دو در موارد خاص از حکم تاریخی درباره درستی یا نادرستی روایات تن نمی‌زنند. به عکس، پافشاری می‌ورزد بر صحت روایت یا بر بطلان آن، یعنی آنگاه که به تفحص خویش به حقیقتی آگاهی یافته باشند، یا به دلیل عقلانی آنرا تأیید ننمایند. این جنبه کار او، از نظر روش تاریخی نویسی درست است.

هر دو از شکیبایی و فراخ‌اندیشی ایونی تا حد قابل ملاحظه‌ای برخوردار است، به تناسب دور از تعصب و کوته‌بینی یونانی که تجسم آنرا در توسیدیدس آتنی می‌بینیم و به آن خواهیم رسید. در نوشته‌های هر دو بارها به نکته‌جویی‌هایی بر می‌خوریم که باب طبع یونانیان نیست، حتی اهانت‌آمیز است. از جمله آنرا به شارلاتان بودن، و اندیشه و هنر دیگران را به خویشتن بستن، متهم می‌گرداند که حقیقت داشت. (سالوست<sup>۲۸</sup> مورخ رومی نیز همین عقیده را درباره یونانیان دارد). از آن که بگذریم، هر دو به عنوان دو ستار آتن دموکرات سه فصل آخر اثرش را (که در واقع کتاب واحدی را می‌سازد) با این وجه نظر مشخص نوشت که مورد پسند آتنیان باشد. ستایش او از آتن همیشه ناموجه نیست. تأکید می‌ورزد که روزگاری آتن شهر معمولی و کم‌اهمیتی بود. تا اینکه دستگاه تیرانی را در هم فرو ریخت و به آزادی سیاسی دست یافت. سپس، شهر اول یونان شد. اما در جهت دیگر، وصف او از آتن به داستان پهلوانی می‌ماند. به علاوه، درباره سیاست متعديانه آتن نسبت به شهرهای دیگر یونان خاموش است. حتی در مناسبات سیاسی آتن با اسپارت و سایر جامعه‌های یونانی، آهنگ سخن او درباره آتن آمیخته به زبان‌آوری و عبارت‌آرایی، و درباره دیگران آلوده به طعن است. - تا آنجا که تاریخ را به نفع سیاست تحریف کرده است. او می‌توانست از

ارزش‌های انسانی و سیاسی مشخصی دفاع نماید؛ چنانکه از آزادی و دموکراسی بر علیه تیرانی و خودکامگی به دفاع برآمد. اما اعلام حقیقت تاریخی یک چیز است، و سنجش ارزش‌های تاریخی از مقوله دیگر. تاریخ را به نفع سیاست تحریف کردن، خلاف راست‌گفتاری و صداقت علمی است. لکن اگر پس از بیست و پنج قرن، نه تنها تحریف بلکه جعل تاریخ - کار بوخی تاریخ‌پردازان باشد (که هست) بر «پدر تاریخ» گناه بزرگی وارد نیست. اما اگر این قضیه درست باشد که آنتیان به خاطر بزرگداشت و ستایشی که هر دوت از آتن کرده است، ده تالان پول به او دادند، رفتار مورخ از شرافت حرفه‌ای اش می‌کاهد.<sup>۴۹</sup> این هم چیز غریبی نیست.

تاریخ‌نگاری به کنار. او هنرمند است. سبک حماسی همی در نثر شیوای هر دوت تأثیر مستقیم گذارده است. سخنوری مردان سیاسی و سرداران با چاشنی حماسی، و گفت و شنود دولتمداران با فرزاتگان - باز نمای شخصیت هنری او در داستان‌نویسی است. داستان‌های او بهیچ وجه بی‌مغز نیستند، اما بهر حال افسانه‌اند. به مثل، گفتگوی شهریار لیدی با سولون آتنی - بیانگر دو نگرش انسانی است: یکی دنیوی محض است؛ و پاسخ سولون در سعادت سرمدی، عرفانی و اورفئوسی است. اگر سولون به ایونی رفته باشد (چنانکه تحقیقات جدید به ماخذ اوراق پاپیروس تأیید می‌کند) مانع تاریخی در تحقق یافتن دیدار میان آن دو، در کار نیست. اما ظاهراً آن گفت و شنود فلسفی در اصل افسانه است، خواه پرداخته هر دوت باشد یا از گزاندوس مورخ لیدیایی گرفته باشد.

نمونه قصه‌پردازی هر دوت را آمیخته به طنز و شوخ‌طبعی ایونی، در ماجرای آدم‌ربایی می‌خوانیم: ملوانان بی‌بندوبار فنیقی «ایو» دختر امیر یونان را ربودند. به تلافی آن، یونانیان سراغ زنان طناز فنیقی رفتند و «اروپا» دختر شهریار فنیقی را دزدیدند. شهادت تروایی هم «هلن» دختر پادشاه یونان را ربود. فتنه برخاست. یونانیان به خاک آسیا حمله بردند، و تروا را ویران کردند. پارسیان گویند: آدم دزدی کاری زشت و دور از آرم است. اما هنگامه و جنگ بر سر آن راه انداختن و مملکتی را نابود کردن، کار دیوانگان است. جهان دیده می‌داند که اگر آن زنان دلشان نمی‌شنگید و به مردان چشمک نمی‌زدند، کسی آنانرا نمی‌ربود.<sup>۵۰</sup> پلوتارخ ساده‌ لوح این قصه هر دوتی را جدی گرفته است.

از ایونی به آتن می‌رسیم.

اندیشه تاریخ در آتن تحول یافت؛ اما هنوز مورخ کامل عیاری نداشتیم تا به مرحله بعد. هر دوت تاریخ عمومی وسیعی نوشت که از منته مختلف و مقولات گوناگونی را دربر می‌گرفت. مورخ آتنی توسیدیدس (حدود ۴۰۰-۴۷۱ ق.م.) تاریخ محدود جنگ آتن و اسپارت را به نام «تاریخ جنگ پلوپونز» تألیف کرد که علاوه بر مباحث اصلی تاریخ نظامی، از حوادث سیاسی و امپراطوری آتن سخن می‌گوید.

او مرد سپاهی و سردار بود. چون در رزم‌آرایی شکست خورد، از آتن تبعید گردید و به



نگارش تاریخ روی آورد. گویا تاریخ‌نویسی مایهٔ زیادی نمی‌خواست. اثر او حاوی دو قسمت اصلی است: قسمت نخستین به پیمان صلح پنجاه ساله میان آتن و اسپارت در ۴۲۱ (ق.م.) انجامید، صلحی که عمرش بیش از هفت سال نبود. قسمت دوم که قاعدتاً می‌بایستی تا پایان جنگ و تسخیر آتن (۴۰۴ ق.م.) امتداد یابد، ناتمام مانده. سیر وقایع را فقط تا ۴۱۱ ق.م. تدوین کرده است.

توسیدیدس در روش تاریخ‌نویسی‌اش به صحت و دقت در ثبت وقایع تأکید می‌کند. ادعای او همین اندازه درست است که از قصه‌گویی و افسانه‌های پوچ اساطیری پرهیز جسته. اما از جهات دیگر ایرادهای جدی بر سبک تاریخ‌نگاری او وارد است. همان اندازه که داستان‌نویسی در کار «تفحص» تاریخی هر دوت به چشم می‌خورد، هنر دراماتیک و نمایشنامه‌نویسی در تألیف توسیدیدس تأثیر گذارده است. خطابه‌هایی که او از زبان مردان سیاسی و فرماندهان لشکری آورده، ورزش در فن سخنوری است که در آتن رواج فراوان داشت. تحقیقات جدید روشن می‌نماید که برخی سخنرانی‌هایی که او نقل کرده از اصل ساختگی است؛ و در برخی دیگر معانی دلخواه خودش را به دهان سخنران گذارده. گویی فوت و فن هنرش را هم بلد نبوده، به دلیل آنکه همهٔ خطابه‌ها را به یک سبک پرداخته است. او توجه نداشته که خمیرمایهٔ سخن‌پردازی رهبر سیاسی به موارد گوناگون، و رجز خوانی سرداران در رزم‌آرایی خیلی فرق می‌کند. رسالهٔ کورنفورده با عنوان «توسیدیدس افسانه‌پرداز» و در واقع دروغ‌پرداز، انتقادنامهٔ علمی بر کتاب مورخ آتنی است. نکتهٔ باریک اینکه در این مرحله به عقیدهٔ بسیاری از اهل دانش، مفهوم تاریخ‌نویسی آمیخته به هنر سخنوری بوده؛ چنانکه سیرون سه قرن بعد تاریخ را «رشته‌ای از سخنوری» پنداشته. این بدان معنی است که مورخان توجه خاصی به تأثیر خطابی آثارشان داشتند، و کمتر پای‌بند دقت در بیان واقعیات بودند. (موارد استثنایی را به دست خواهیم داد).

از نظرگاه تاریخ نظامی، کتاب توسیدیدس منبع اصلی به شمار می‌رود. از جهت دیگر تاریخ و سیاست را به هم آمیخته، برخی وقایع مهم سیاسی را از قلم انداخته و برخی را تحریف کرده، خاصه در مناسبات سیاسی آتن یا سایر شهرها تعصب وطنی او بر اثرش تأثیر ناهنجار گذارده. بیشتر انتقادهای مورخان جدید از جمله مایکل گرنث در «تاریخ‌نویسان باستان» و سایمون بلاور در کتاب «توسیدیدس»<sup>۵۱</sup> از همان رهگذر است. از ما کیا ولیست‌مآبی و همچنین از خطابهٔ ساختگی او که از زبان پریکلِس دربارهٔ دموکراسی آتن آورده، در بخش دیگر سخن گفته به حساب مسجولات تاریخی‌اش رسیده‌ایم.

دنبالهٔ کار توسیدیدس را گزنفون گرفت و تاریخ جنگ آتن و اسپارت را به پایان برد. او هم از ردهٔ سپاهی بود، اما خشک مغزی سلفش را ندارد. خاصه در تاریخ حوادث سیاسی به عنصر انسانی و اخلاق توجه دارد که توسیدیدس از آن بهره‌ای نداشت. گزنفون تحت تأثیر سقراط اخلاقی بود. تأثیر مهمتر گزنفون در بیوگرافی و نگارش خاطرات سیاسی است که هر دو رشته را ترقی داد. می‌دانیم که تأکید بر اهمیت مقام فرد در تاریخ از تعالیم سوفسطائیان خاصه پروتاگوراس بود که از مستقدان

اصالت انسان بود. لفظ «بیو» (زندگی) مفهوم تازه‌ای یافت و در مدونات تاریخی نفوذ کرد. این را بیشتر تأثیر گزنفون که نویسنده خوش قریحه‌ای بود در تاریخ‌نویسی دانسته‌اند؛ پس از او تاریخ‌نگاران به شرح زندگی و تشریح شخصیت مردان تاریخ خیلی توجه یافتند.

اما ترقی تاریخ‌نویسی، در جهت معیارهای جدید، بیش از همه کار پولیبیوس آتنی است؛ ما او را سرآمد تاریخ‌نگاران کلاسیک می‌شناسیم. او مورخ اندیشمند و متفکر حقوق اساسی هر دو است. اینجا از نگرش تاریخی او سخن می‌گوییم؛ جنبه دیگر اثر او را در مبحث کنستی توسیون روم همراه متن نوشته او به دست خواهیم داد. او نخستین تئورسین حقوق اساسی روم است، و نظریه تفکیک قوای دولت از اوست.<sup>۵۲</sup>

پولیبیوس<sup>۵۳</sup> (حدود ۱۲۵-۲۰۵ ق.م.) به عمر هشتاد ساله‌اش، سقوط آتن و دولت مقدونی، ویرانی کارتاژ، و گسترش قدرت نظامی و سیاسی روم را به تجربه شناخت. او در زمره گروگان‌های سیاسی، هفده‌سالگی را در تبعیدگاه روم گذراند؛ دوست «سیپیوی جوان» کنسول و سردار رومی بود؛ همراه او به آفریقا رفت و حادثه بزرگ آن روزگاران، سقوط دولت نیرومند کارتاژ را نظاره کرد (۱۴۶ ق.م.). در محفل فکری سیپیو<sup>۵۴</sup> اهل دانش و فکر از جمله پانه‌تیوس<sup>۵۵</sup> فیلسوف رواقی و پولیبیوس گردهم می‌آمدند و مباحثه داشتند. در این زمان دو جریان فکری در روم نفوذ کرده بود: حکمت رواقی و تعقل اپیکوری. پولیبیوس از تفکر رواقی متأثر است؛ اما گرایش او در درجه اول عقلی و طبیعی است، خاصه اعتقاد او به اختیار و اراده آزاد مشخصه فلسفه اپیکوریان بود نه اهل رواق.

پولیبیوس پس از دوره تبعید به آتن بازگشت. نگارش اثر معتبرش «تواریخ» را در تاریخ روم و کشورهای حول و حوش آن به انجام رساند. و آن «چهل کتاب» (یا به معنای امروزی «چهل باب» یا قسمت) را دربر می‌گرفت؛ که پنج کتاب اول و بخش‌هایی از فصل‌های دیگر آن به دست ما رسیده است. تصنیف او شامل آغاز تاریخ روم، تاریخ مفصل دولت جمهوری، شرح تأسیسات اجتماعی و سیاسی، و کنستی توسیون روم است.

پولیبیوس منطبق تاریخ‌نویسی‌اش را در آغاز اثر خود تشریح می‌کند: هیچ «مغز کنجکاوی» نیست که در گسترش قدرت و سلطه روم به مدت کمتر از پنجاه سال نیندیشد، یا نخواهد که از تأسیسات سیاسی‌اش که کامیابی بزرگی نصیب این دولت کرد آگاه گردد. از اینرو بر آن شده دوباره اعتلا و بسط فرمانروایی روم به مطالعه و تحقیق بپردازد. تأکید او بر شناخت علل تاریخی است. به عقیده او رساله‌های نویسندگان «تصویر همه جانبه‌ای» به دست نمی‌دهند. و کتابی که او عرضه داشته عمیقاً متمایز است از آن نوشته‌ها - چنانکه «آموزش از راه مغز غیر از شنیدن از راه گوش است».

هدف او از نگارش تاریخ، کشف حقیقت و درستی ثبت وقایع است؛ و تنها در این حالت تاریخ به عنوان درس حیات سیاسی می‌تواند آموزنده باشد. از همان نظرگاه آثار پیشینیان را بر رویهم به انتقاد می‌کشد. فکر انتقادی او شایان توجه است. برای مورخان افسانه‌پرداز و دراماتیست

که به تعبیر خودش به سبک تراژدی‌نویسان تاریخ نگاشته یا حقیقت تاریخی را تحریف کرده‌اند -  
اعتباری نمی‌شناسد. اشاره مستقیم او به توسیدیدس و سایر مؤلفانی است که خطابه‌های ساختگی  
را چاشنی آثارشان زده‌اند؛ باید دانست که پیش از او کراتیپوس<sup>۵۶</sup> (مورخ آتنی سده چهارم که از اثر او  
چیز زیادی به جای نمانده) روش نویسنده تاریخ جنگ پلوپونز را در پرداختن آن سخنرانی‌های  
دروغین طرد کرده بود. مورخی را که پولیبیوس بیش از دیگران می‌ستاید افوروس<sup>۵۷</sup> (مورخ سده  
چهارم و از اهل ایونی) است که نماینده تفکر عقل ایونی بود، و بارها به او استناد جسته است.

اندیشه تاریخی پولیبیوس مانند هر اندیشه‌گر دیگر تحول یافت. به مرحله‌ای بود که ضمن  
تأکید بر علل انسانی حوادث تاریخ - گرایشی در اعتقاد به تصادف و سرنوشت نیز داشت. او که  
همواره علل عظمت روم را در تاریخ و کنستی‌توسین آن می‌جوید - در آغاز کتاب اول به تأثیر اقبال  
و سرنوشت در سیر وقایع نیز تصریح دارد. اما این اعتقاد را زود کنار می‌نهد؛ و همه جا بر علل عینی  
پافشاری می‌ورزد. از این پس، در منطق عقلانی او اقبال و سرنوشت راهی ندارد. می‌نویسد: «روشن  
است که از اقبال سخن گفتن بیهوده است؛ بلکه باید علت آنرا (واقعه را) بیابیم. هیچ چیزی بدون  
علت وقوع نمی‌یابد، خواه قضیه متعارف باشد یا خارق‌العاده» (کتاب دوم). باز به تأکید می‌آورد: «به  
خلاف آنچه برخی یونانیان می‌پندارند، نه سرنوشت بود و نه بدون علت که کامیابی نصیب رومیان  
گشت. بزرگی روم کاملاً طبیعی بود؛ آن به دلیل کارآموختن و انضباط بود؛ مقصدشان فرمانروایی بر  
جهان بود و بدان دست یافتند» (کتاب اول). واضح است که مفهوم او از جهان همان جهان  
امپراطوری است، چنانکه از تاریخ جهانی روم صحبت می‌کند.

در گفتارهای تاریخی از روانشناسی رهبران سیاسی و سرداران هوشمندانه سخن می‌گوید؛  
قدرت و شهرت را دو انگیزه بسیار مهم می‌شناسد. به روانشناسی توده هم اشاراتی دارد؛ به عقیده او  
بیم و نادانی و خرافه‌پرستی مشخصه توده عوام است. تحلیل او از شخصیت هانیبال سردار بزرگ  
کارتاژ درخشان است؛ همان اندازه که دقت او در گزارش جنگ روم و کارتاز و قضاوت تاریخی‌اش  
مورد ستایش همه محققان است. در تکلیف هر مورخی به حقیقت‌جویی و راست‌گفتاری، سخنی  
دارد که پس از دو هزار سال هنوز آموزنده است:

«هر نیکمردی بایستی نسبت به دوستان و وطن‌خویش همدلی داشته باشد، شریک عواطف و  
تألمات دوستان. اما چون پای تاریخ‌نویسی به میان می‌آید، بایستی آن بستگی‌ها را کنار بگذارد؛ و اگر  
حقیقت حکم می‌کند از ستودن دشمنان دریغ نوزد. همین‌طور از سرزنش سخت نزدیک‌ترین  
دوستان روی برنتابد، آنگاه که خطاهایشان سزاوار چنان انتقادی باشد.» (کتاب اول).

«ما اهل قلم، به دلیل اینکه همه چیز را نمی‌دانیم ناگزیر از خطاهای فراوان مصون نیستیم. اما  
اگر به ملاحظات وطن‌خویش یا برای خوش آمد دوستان و یا به انگیزه جلب عنایت - معیار سنجش  
حقیقت را سودمندی قرار دهیم، و به دروغ پردازی روی آوریم، آثارمان را بی‌اعتبار کرده‌ایم که  
زیبنده‌تر از [کردار] اهل سیاست نخواهد بود.» (کتاب شانزدهم).

پولیپوس در آن ابراهام، آثار نویسندگان مشخصی را (از ایونی و آتن) در ذهن دارد - که به برخی از آنان توجه دادیم. و آنچه را که شرط تاریخ‌نویسی راست و درست می‌شناسد - در واقع معیار آزادگی و فراخ‌اندیشی و شرافت فکری است که دست یافتن به آن هنر هر کس نیست. تا آنجا که می‌دانیم، در سلسله مورخان کلاسیک پولیبوس و پوزیدونیوس سوری را در آن مقام می‌شناسیم. در تعقل تاریخی، پولیبوس را به نظریه «گردش دوری» تاریخ می‌شناسند. به حقیقت، تفکر تاریخی او ساخته دو عنصر اصلی است: منطق عقلی سوفسطایی؛ و اراده آزاد اپیکوری که آنرا در اندیشه دوری به کار بست و خصصت جزمی حرکت دوری را کنار گذارد.

پیش از این دانستیم که پولیبوس به مرحله تحول فکر تاریخی اش - تنها به قانون علیت اعتقاد دارد، و نگرش او در تشریح حوادث عقلی و طبیعی محض است. اما به نظر نمی‌آید که او (همچون سایر متفکران کلاسیک) به مفهوم ترتب معلول که زاده فلسفه علمی جدید است - دست یافته باشد. گردش دوری تاریخ چنانکه در همین گفتار گذشت منشأ بابلی داشت، در آرای فیثاغورسی تأثیر بلرز گذارد، و در فلسفه سیاسی افلاطون هم نفوذ یافت. این فرضیه را پولیبوس در دو جهت به کار گرفت: یکی در اعتلا و زوال مدنیت‌ها بر پایه قانون کون و فساد؛ دیگر در جریان تبدل نظام سیاسی دولت‌ها که آمیخته با فلسفه سیاسی اوست.

در جهت اول، سقوط کارتاژ را قرینه نابودی تروا آورد؛ و تکرارش را در انحطاط امپراطوری روم در آینه تاریخ می‌دید. در سنجش نازیخی او، روزی شعر تراژدی تروا و کارتاژ را بر گور دولت روم نیز حک خواهند کرد. ویرانی و برفاقتان دولت‌ها داستان نامکرر نبود. گذشته از زوال امپراطوری‌های مشرقی - برفاقتان دولت مقدونی، همراه ادغام شهرهای یونانی و غیر یونانی در امپراطوری روم؛ به روزگار نویسنده روی داده بود. آغاز حرکت انقلابی (به رهبری تیبریوس گراکوس) که پیش در آمد جنگ داخلی روم گردید - برای پولیبوس تیزین طبعاً عبرت تاریخ بود؛ قضیه‌ای که در تحول نظام سیاسی روم بررسی کردیم.

در جهت دوم، تبدل نظام سیاسی دولت را بر پایه حرکت دوری تاریخ می‌سنجد. او به روانشناسی قدرت توجه دارد: قدرت سیاسی مایه فساد است که خود به فرسودگی و پوسیدگی دستگاه حکومت می‌انجامد. فرسودگی دولت آنگاه ظاهر می‌شود که نیروی سیاسی خود و وفاداری اتباعش را از دست بدهد. در این حالت تبدل دولت پیش می‌آید. بدین معنی که پادشاهی، نخستین شکل حکومت، به تیرانی (جباری) می‌رسد که به قدرت آریستوکراسی سقوط می‌کند؛ آریستوکراسی که به حالت الیگارشسی بسست و پوسیده در آمد به وسیله عناصر دموکرات قانون‌خواه در هم فرو می‌ریزد؛ دموکراسی متعادل اگر در بستر حکومت توده رجاله لغزید به اوکلوکراسی مبدل می‌شود که فطرت آن زورگویی و هرج و مرج است؛ حکومت عوام رجاله نیز دوام نمی‌یابد و شکل حکومت تغییر می‌پذیرد. در این میان چه بسا انقلاب و حوادث دیگری پیش بیاید. چنانکه در مبحث دموکراسی آتن توضیح دادیم تمبیر «اوکلوکراسی» را او توضیح کرد و بر اصطلاحات سیاسی کلاسیک

افزود، مفهومی که تجسم کامل آن در آتن تحقق یافته بود. او تأکید دارد که تحلیل سیاسی اش بر پایه تجربه واقعی نهاده شده، نه بر مآخذ روایات آشفته باستانی. توجه او معطوف به تجربه دولت‌های آزاد یونان تا مرحله تأسیس جمهوری روم است.

در نفوذ فکری پولیبیوس باید افزود. که اندیشه گردش دوری تاریخ در عصر رنسانس به وسیله ماکیاولی و کامپانلا از نوراوح گرفت. ماکیاولی در آغاز اثر خود «گفتارها»، متن نوشته پولیبیوس را در سیر دوری نظام سیاسی حکومت‌ها آورده است. اما نویسنده فلورانس به رغم شهرت غلط اندازش نه مورخ برجسته‌ای بود و نه متفکر سیاسی عمیقی؛ و بر آن مقولات نظریه نو و ارزشمندی نیفزود. باری، نظریه گردش دوری در برخورد با فلسفه جدید تحول تکاملی و اندیشه ترقی - اعتبارش را (اگر هم در اصل می داشت) از دست داد.

\*\*\*

در این گفتار سیر فکر تاریخی را از سومر تا بابل و از ایونی تا آتن به دست دادیم، گرچه فشرده و در حد گنجایش گفتار ما. فن تاریخ‌نویسی ایونی که در سده ششم پیش از میلاد به وجود آمد - به یونان راه یافت - میراث آن به روم رسید و تا سده چهارم میلادی تداوم داشت. در این دوران یکهزار ساله - فکر تاریخی که ظاهراً با کادموس فنیقی و هکاتائوس ملطی آغاز گردید - تحول و رشد تدریجی داشت، و در آثار پولیبیوس و پوزیدونیوس به حد تکامل خود رسید. فرهنگ اساطیری و حماسه بر تاریخ‌نویسی ایونی و آتن نفوذ خیره کننده‌ای داشت. به تدریج فکر تاریخی تحت تأثیر منطق عقلی و طبیعی، از عناصر غیرتاریخی آزاد گردید و به دانش صحیح تاریخی رسید. این تحول نصیب معدودی از مورخان گشت؛ ورنه اثر فرهنگ اساطیری از مجموع مدونات تاریخی (یونانی و رومی و حتی پس از آن) بکلی زده شده نشد. همچنین رسوخ هنر دراماتیک در تاریخ‌نویسی معمولاتی را از نوع دیگر پروراند. چنانکه گذشت، در رده مورخان دو سه تن بودند که عقل نقاد را به کار گرفتند، آثارشان از آرایش اساطیری و افسانه‌سازی و سایر مجعولات پاک است. اندیشه گردش دوری تاریخ که از مبدأ مشرقی اش به یونان رسید - گسترش یافت. این نظریه هرچه بود از مقولات فلسفه تاریخ است. در مبحث جنبش عقلی و روشن‌اندیشی نیز شناسانندیم که متفکران ایونی مفهوم تحول تاریخی را به میان کشیدند؛ اندیشه تغییر و تحول را در سیر مدنیت و بنیادهای اجتماعی و سیاسی به درستی به کار بستند. اما فیلسوفان آتنی که از درک علمی درباره قانون حرکت و تغییر فروماندند، با اندیشه تحول تکاملی همواره خصومت می‌ورزیدند؛ به تعبیر ارنست بارکر این فیلسوفان «درک تاریخی» نداشتند.

سنت تاریخ‌نویسی ایونی - آتنی - هلنی در روم نیز امتداد یافت و مورخان با اسم و رسمی را پروراند؛ گرچه در روش تحقیق و تفکر تاریخی نوآوری مهمی نداشتند. نامدارترین ایشان بدین قرارند: سالوست<sup>۵۸</sup> که زمانی «تریبون مردم» بود و تاریخ جمهوری روم را نوشت؛ لیوی<sup>۵۹</sup> مؤلف تاریخ باستانی روم است؛ و تاسیتوس<sup>۶۰</sup> که آثار مهم او از منابع معتبر تاریخ روم به شمار می‌رود.

زول سزار هم چیزی به صورت خاطرات نوشته که به عقیده ما اثر محدود و متوسطی است. در این رشته اثر گزنفون به مراتب هوشمندانه تر از نوشته امپراطور است. اما بحران فکر تاریخی در سده چهارم میلادی ظاهر گردید که منعکس کننده نوعی اوبسکوراتیسم و تاریک اندیشی در اندیشه تاریخ بود. از نظرگاه سنجش تاریخی صرف، به عقیده نقادان جدید، آنچه را که «فلسفه تاریخ» اگوستن خوانده‌اند نه فلسفه است و نه تاریخ. فلسفه‌اش آفت عقل بود، تاریخش بیگانه از معرفت تاریخی. تفسیر تاریخی او را در شمار «اساطیر» دانسته‌اند که نیمی از آن پُرمدعایی خودش بود. این رأی سانتایانا<sup>۱۱</sup> فیلسوف کاتولیک مشرب زمان ماست در کتاب «حیات عقل».

#### یادداشت‌ها:

1. R. Flint.

2. R. G. Collingwood.

۳. به مثل سال مبدأ را چنین می‌نوشتند: سالی که فلان بنا بنیان نهاده شد، فلان کانال کنده شد، فلان جنگ درگرفت، فلان شهر ویران گردید و غیره.

۴. جاکوبسن نخستین تحقیق را درباره این متن منتشر کرده است.

۵. این زبده گزارش مفصل مورخ سومری است که متن آنرا کرامر ترجمه و نقل کرده است.

۶. بخشی از منظومه شیوای سومری را در ستایش سرزمین سومر، ساموئل کرامر ترجمه و منتشر کرده است. بخش دیگر آن ناخوانا مانده.

۷. شاهزادگان آشوری، یعنی نویسندگان این وقایع‌نامه‌ها فرزندان «شامشی‌آده» (Sham-shi Adad) از اولین فرمانروایان آشور، بودند.

8. E. F. Weidner.

9. H. G. Güterbock.

۱۰. من به متن ترجمه تاریخ بابلی دسترسی نداشتم. آنچه آوردم به مأخذ مقاله اسپیزر است در: اندیشه تاریخ در شرق میانه قدیم.

۱۱. همان مأخذ.

12. R. Flint.

۱۳. مقاله اسپیزر، به مأخذ قبلی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

14. B. C. Brundage.

15. Clio.

۱۶. بری، مورخان یونان قدیم، بخش اول. سال چاپ علوم انسانی

17. G. Murray.

18. O. Murray.

۱۹. T.L.S. ۲۷ ژانویه ۱۹۸۴، ص ۹۲، مقاله اسوین موری در بحث اساطیر و قصه‌های یونان باستانی.

20. Eratosthenes.

21. J. P. Mahaffy.

22. Hesiod.

۲۳. جورج سارتون، تاریخ علم، ترجمه فارسی، ص ۳۳۵.

24. F. M. Cornford.

۲۵. کورنفورد در واقع دنباله تحقیقات نسن (H. Nessen) محقق آلمانی را درباره توسیدیدس گرفت.

26. Cadmus.

۲۷. باید توجه دهیم که این اندیشه در اصل از ویکو، از پیشروان عالیقدر تاریخ‌نویسی جدید است. به عقیده او: نظم شیوه طبیعی برای بیان ذهن «کودکانه و یا وحشی» بوده است؛ و آثار همر و دانته بیان‌کننده همان مرحله است. اما همینکه با ترقی انسان، عقل بر شور و تخیل غالب آمد، نثر جای نظم را گرفت.

۲۸. تاریخ قدیم کمبریج، ج ۴، ص ۵۲۰-۵۱۸ کتاب داستان‌های بابلی همراه سخنان آهیکار به وسیله آنسوپ (Aesop) داستان پرداز اهل فریجی، آسیای صغیر، در ساموس نشر یافته بود. آهیکار حکیم، وزیر فرزانه ولی افسانه‌ای سناخریب پادشاه آشور بود. مقام او در فرهنگ آشوری-بابلی، معادل بزرگمهر حکیم است که هویت تاریخی او هم بکلی مشکوک می‌باشد.

29. Xanthus.

۳۰. Hecataeus او پیش از نیمه سده ششم تولد یافته بود.

31. Charaon

32. Lampascus.

33. Dionysus

34. Helanicus.

۳۵. بری، مورخان یونان قدیم، بخش اول، رساله بسیار سودمند بری با توجه به نوشته‌های محققان طراز اول آلمانی تألیف شده است. همچنین رجوع شود به مورخان قدیم نوشته مایکل گرانت (رجوع کنید به منابع).

36. Istoria.

37. G. C. Swayne.

38. Memory of the Past.

39. Great and Marvelous.

40. B. Croce.

۴۱. تئوری و تاریخ نگارش تاریخ، ترجمه انگلیسی. (ص ۴).

42. E. Gibbon.

43. Clio.

44. Mnemosyne.

۴۷. پانصد سال بعد پلوتارخ مطالب غریب‌تری نوشت که نشانه نفوذ خرافه پرستی در تاریخ‌نویسی است: فیلیپ مقدونی پدر اسکندر، زنی المیاس را با ماری همخوابه یافت. این مار تجسم رب‌النوع آمون (Ammon) بود. پلوتارخ (همچون اکثر مورخان آن عصر) این «حقیقت» را دلیلی بر این می‌داند که اسکندر از منبع غیبی الهام می‌گرفت و از قدرت آسمانی برخوردار بود. فیلیپ آن قضیه را با کاهن معبد در میان نهاد. کاهن گفت: چون آن شهریار همخوابگی زنی را با حضرت رب‌النوع از شکاف در نظاره کرده است، همان چشمش کور خواهد شد (پلوتارخ، به ماخذ سابق، در احوال اسکندر). المیاس زن مصروعی بود، دیوانگی‌های اسکندر ربطی به عالم غیب نداشت، کاهن لوطی حقه‌ساز بود، و آن شهریار ابله بود. فکر تاریخی در یونان و روم معمولاً (اما نه همیشه) آمیخته با چنین اباطیل و موهومات بود.

48. Sallust.

۴۹. مقدمه جورج سواين بر رساله راجع به هردوت. (هرتالان به عنوان واحد پول در یونان قریب ۲۴۴ لیره انگلیسی برآورد شده است). این مطلب هم مورد تأیید قرار گرفته است که هردوت بخشی از اثرش را در مجمع آنتیان خوانده بود، و به روایت ضعیف‌تر در مجمع نمایندگان همه شهرهای یونان. حتی نوشته‌اند که آن پول با تصویب مجمع شهر آتن به او تقدیم شد (مقدمه تانکوک بر شورش ایونی).

۵۰. این چکیده داستان هردوت است در آغاز کتاب اول، و پیش درآمد اختلاف میان جهان مشرق و یونان!

۵۱. رجوع کنید به منابع.

۵۲. درباره اثر پولیبیوس رجوع شود به منابع.

53. Polybius.

54. Scipio.

55. Panaetius.

56. Cratippus.

57. Ephorus.

58. Sallust.

59. Livy.

60. Tactus.

61. G. Santayana.